

«شطرنج در گستره ادب پارسی»

تا چه بازی رخ نماید بیدقی خواهیم راند

عرصه شطرنج رندان را مجال شاه نیست

«حافظ»

مرده ریگ ادبی ما را زبان ویژه‌ای است که درک و فهم بهتر آن نیازمند آگاهی از علوم و فنون پرشماری می‌باشد. از نجوم و موسیقی و ریاضی گرفته، تا اصطلاحات طب، آلات و اسباب حرب و لعب و... هر کدام جایگاهی درخور توجه در ادب پراچ ما دارند که محیط نبودن براین همه، پرده‌ای به رخسار مقصود خواهد بود. یکی از این فنون بازی آوازه مند «شطرنج» یا «مردم گیا» است که اندیشمندان ما بسیاری کتاب و رساله پیرامون آن نوشته‌اند^۱ و سخن آفرینان آن را هنری در رده دیگر هنرها چون: شعر و موسیقی و تیراندازی و غیره به حساب آورده‌اند:

ای آنکه نداری خمیصری از هنر من

خواهی که بدانی که نیم نعمت پرورد

اسب آرو کمند آرو کتاب آرو و کمان آرو

شعر و قلم و بریط و شطرنج و می و نرد^۲

شطرنج یا «سترنگ» در پهلوی: «Catrang» از ریشه سانسکریت «Caturanga» (دارای چهار لبه یا چهار حد) شامل چهار جزء: فیل-رخ-اسب و پیاده برگرفته شده و «شطرنج» معرب آن است. صاحب «بهار عجم» شطرنج را معرب «سترنگ» می‌داند.^۳ «سترنگ» یا «استرنگ» که پارسی آن «مردم گیا» است، گیاهی است در چین به صورت آدمی و چون اکثر مهره‌های شطرنج نیز به نام انسان است به مجاز این بازی را «سترنگ» گفته‌اند.

اختراع شطرنج:

بر نهادن شطرنج در بسیاری از متون ادبی ما به دیگر گونه‌ای باز نموده شده است. شهسوار فرس سخن، فردوسی فرزانه در شاهنامه، داستان وضع شطرنج را بدین گونه به رشته

نظم در می کشد که: گو (gav) با برادر ناتنی خود طلحند (talhand) که از مادر یکی بودند بر سر پادشاهی هندوان جنگ می کند و در دویمین نبرد میان آن دو «طلحند» سواره برپیل به مرگ طبیعی خود درمی گذرد. «گو» برای دلداری دادن و سرگرم نمودن مادر و آگاهانیدن وی از صحنه نبرد، یاری دانشمندان را می خواهد و آنان شطرنج را برای بازنمون این رخداد برمی نهند و:

همین تخت شطرنج از آن روزگار

بماندست بر مردمان یادگار^۴

در اختراع شطرنج، «راوندی» نویسنده «راحة الصدور و آية السرور» نیز در اثر خود گوید: «شطرنج حکمای هند نهادند و به نوشیروان عادل فرستادند و بزرجمهر آن را برگشاد و بر آن یک باب بیفزود، نوشروان آن را به قیصر روم فرستاد، حکمای روم خاطر برگماشتند و ایشان نیز دو باب زیادت کردند»^۵. «راوندی» جایی دیگر از اثر نامبرده خود حکیم هندی «صبصه بن باهر» را مخترع شطرنج معرفی می کند: «اما گروهی دیگر «لجلاج» یا «لیلاج» (ابوالفرج محمد بن عبیدالله لجلاج) را واضع شطرنج دانسته اند.^۶ «ابن ندیم» در اثرش «الفهرست» کتاب «منصوبات شطرنج» را از وی دانسته و سالمرگ او را سی صد و شصت و اندی در شیراز ذکر کرده است.^۷

در باب اختراع شطرنج سخنوران دیگر از جمله، «مبارکشاه» در اثر ارزشمند خود «آداب الحرب و الشجاعة» داد سخن داده اند^۸، همچنین در گونه های مختلف شطرنج و در فزود و کاست هایی که به مرور بر این فن راه یافته سخن فراوان است که اشاره بر آن همه در مجالی اندک نمی گنجد و به ناچار پی گیری آن به هنگامی دیگر وا گذاشته می گردد.

آداب و فواید شطرنج:

شطرنج دارای آداب و قواعدی است که تنها با در نظر داشت آن ها می توان از این بازی بهره ور شد. به طوریکه از دیرباز نیز برخی از پیشوایان مذهبی به شرط رعایت این آیین و آداب باختن آن را رخصت داده بوده اند:

می جوشیده حلال است سوی صاحب رأی.

«شافعی» گوید: شطرنج مباح است بیاز^۹

«ناصر خسرو»

از این رو «راوندی» شاه را اندرز می دهد که: شطرنج را «هرگز به گرو نیازد تا قمار نشود و کراهیت شرع لازم نیاید»^{۱۰} و دیگر اینکه «شطرنج سبب فوت واجبات نشود»^{۱۱}. «امیر عنصر المعالی» که تصنیف خود «قابوس نامه» را در بند و اندرز به پسرش «گیلاتشاه» نوشته است، او را سفارش می کند که «در باختن شطرنج از مزاح بپرهیزد، به بسیار باختن شطرنج خوگر نشود و اگر با محتشم تراز خویش می بازد برای نگهداشت ادب دست بر مهره نبرد تا نخست همبازی او آنچه را که خواهد برگیرد و افزون بر آن دست نخست بازی را نیز به حریف بپارد»^{۱۲}.

اما در فایده شطرنج «راوندی» گوید: «اگر چه در او فواید بسیار است و مصالح بی شمار غرض کلی نهاد حرب است».^{۱۴} شطرنج مایه تشحید ذهن است و «شطرنج بازی از بحر حکیمان و خداوندان فهم و خاطرهای تیز است».^{۱۵} نیز «روشی است در کار اداره ملک که در چوبی چند تعبیه کرده شده».^{۱۶}

شطرنج را وسیله دفع ملال هم دانسته اند:

زمانی درس علم و بحث و تنزیل

که باشد نفس انسان را کمالی

زمانی شعر و شطرنج و حکایت

که خاطر را بود دفع ملالی^{۱۷}

«سعدی»

و سرانجام شطرنج آئینه عبرتی است که فرجام و پایان کار شاهان و ستمگران را نمودار می کند و پیش از آنکه بازی سرنوشت را، مات فلک لعبت باز گردند بدانها می نمایند که، اسب عافیت آنها را جز افتادن زیر پی پیل حوادث گزیری نیست:

از اسب پیاده شو برنطع زمین رخ نه

زیر پی پیلش بین شهمات شده نعمان^{۱۸}

نی نی که چو نعمان بین پیل افکن شاهار را

بسیلان شب و روزش کشته به پی دوران

ای بس شه پیل افکن کافکنند به شه پیلی

شطرنجی تقدیرش در ماتنگه حرمان

«خاقانی»

و پیامد زورمداران را بدین گونه پیش رخ آنها نقش می کند:

پیل فنا که شاه بقاء مات حکم او است

هم بر پیادگان شما نیز بگذرد^{۱۹}

«سیف فرغانی»

از شطرنج توان آموخت که حکمرانی و سلطنت شاهان نیز چون شاهی شاه شطرنج

بازیچه ای بیش نیست:

بس گدا صورت همت عالی

جیبش از نقد امانی خالی

پیش چشمش چو شود تیز نگاه

لعب شطرنج بود شاهی شاه^{۲۰}

«جامی»

رمزوازی مهره های شطرنج:

عرفا و سخنوران ما شطرنج و مهره های آن را به چشم افزار لهو نگرسته اند بلکه آن را

سمبل (symbol) و رمزی برای بیان اندیشه‌های بلند عرفانی و آرمان‌های اخلاقی خود قرار داده‌اند، به گونه‌ای که هر کدام از مهره‌ها در نظر آنان نمادی است از شخصیت‌ها و صفات گونه‌گونی که پاره‌ای از آن‌ها را برخواهیم رسید. برای مثال «عرفا شطرنج را نمون «اختیار» و نرد را سمبل «جبر» می‌پندارند». ^{۲۱} مولانا در دیوان غزلیات خود دارد:

نیست شطرنج تا تو فکر کنی

بساتو گل بریز مهره چون نرد ^{۲۲}

رخ: رخ مظهر گوشه‌گیری، قناعت و راست روی است:

زین کشت دلا به خوشه‌ای قانع باش

چون ره‌گذری به توشه‌ای راضی باش

بر رقعۀ شطرنج وفا، راست برو

و انگاه چو رخ به گوشه‌ای راضی باش ^{۲۳}

شاه: مظهر قدرت و راهبری است و گاه عرفا آن را به معنی شاه حقیقی جهان هستی به کار داشته‌اند:

شاه دل گم گشت و چون شطرنج راشه گم شود

کی تواند باختن شطرنج را شطرنج باز ^{۲۴}

«منوچهری»

و یا:

به‌خانه خانه می‌آرد چو بیدق شاه جهان ما را

عجب بردست یا ماتست زیر امتحان ما را ^{۲۵}

«مولانا در دیوان»

فرزین: سمبل کژروی و بیدق؛ مظهر کم‌تحرکی است:

تاکی دوشاخه چون رخی تاکی چو بیدق کم‌تکی

تا کی چو فرزین کژ روی فرزانه شو فرزانه شو ^{۲۶}

«مولانا در دیوان»

اصطلاحات شطرنج:

بازی شطرنج چون هرفن و دانشی دارای مصطلحاتی مخصوص به خود است که پرداختن بدان همه فرهنگنامه‌ای را طلب می‌کند، اینجا به آوردن مشتق از خروار بسته می‌شود. قایم: برابری بودن دو حریف را در بازی گویند.

قایم‌انداز یا قایم‌افکن: شطرنج باز کامل و بی‌نظیری را گویند که کس توان ایستادگی برابر او نداشته باشد:

مُلک را قایم‌الهی بود

قایم‌انداز پادشاهی بود ^{۲۷}

«نظامی»

شاه رخ زدن: گاه یکی از شطرنج بازان با اسب به شاه حریف کیش می دهد و همزمان رخ وی را نیز به خطر می افکند. این هنگام رخ برای نجات شاه کشته خواهد شد. این رخ فدایی را «شاه رخ» خوانند.:

نزدی شاه رخ و فوت شد امکان حافظ

چکنم بازی ایام مرا غافل کرد^{۲۸}

عرا: به بخشی بی حافظ در رقه شطرنج گویند که میدان حمله و کش دادن رخ به شاه است. این نامگذاری به سبب مانستن آن به بیابان بی درخت و گیاهورت می گیرد و افتادن شاه را در «عرا» به افتادن در تهلکه بیابان مانند کرده اند. دو نمونه از خاقانی:

شاه دل را که خرد بیدق او است

در عرا خانه خذلان چه کنم^{۲۹}

ما بیدقیم و مات عرا گشته شاه ما

میر اجل نظاره احوال دان ما است^{۳۰}

فیل بند: آن است که با یک پیل و دو پیاده بازی شود. بدین ترتیب که در پس پیل خود دو پیاده گذارند تا این هر سه پشتیان یکدیگر باشند.

شه (شه شه): کشت (کیش) کردن شاه شطرنج باشد. یعنی مهره ای را در جایی بگذارند که شاه حریف ناچار از جای خود برخیزد یا علاج برخاستن کند. در کتب ادبی آن را «شه انگیز» و «شاه انگیز» یا «پادشاه انگیز» هم آورده اند:

به شطرنج خلاف این نطع خونریز

به هرخانه که شد دادش شه انگیز^{۳۱}

«نظامی»

و یا:

گفت شه شه و آن شه کبر آورش

یک یک آن شطرنج برزد بر سرش^{۳۲}

«مولانا»

نمونه ای دیگر از حافظ:

مباش غره به بازی خود که در خبر است

هزار تعبیه در حکم پادشاه انگیز^{۳۳}

طرح دادن: برداشتن چند مهره از بازی است برای رعایت حال حریف ضعیف. در «مقالات شمس» آمده است: «آن مغربی اسبی و رخی طرح می کرد مرا قایم فرو می ریختم»^{۳۴}

ضرب: هرنوبت حرکت دادن مهره را گویند.

فرزین: پیاده ای که عرصه شطرنج را بیماید و به جای او یکی از سواران کشته شد. را به عرصه شطرنج باز توان گردانید:

بسیدق چو گذشت هفت خانه

فرزینی یافت جاودانه^{۳۵}

«خاقانی»

اسب و فرزین نهادن: یعنی اسب و فرزین به طرح دادن و بازی را بردن و کنایه از غالب شدن و زیادتی کردن باشد.
ساز و برگ و کارافزار شطرنج

آنچه در بایست شطرنج است، صفحه‌ای است با خانه‌های سپید و سیاه یک در میان و هشت در هشت، که آن را به نام‌هایی چون تخته- عرصه- نطع و رقعه شطرنج آورده‌اند:
آنانکه بر آسمان دولت ماهند

بر «تخته شطرنج» ملامت شاهند^{۳۶}

و یا:

دنیا به مثل چو «عرصه شطرنج» است

اجزای همنند و جنگ با هم دارند^{۳۷}

صفحه شطرنج گاه از چرم نیز درست می‌شد که آن را سفره شطرنج می‌نامیدند:
به رنگ «سفره شطرنج» هر کجا اسپه است

نزاع بر سر چادر میان باران است^{۳۸}

مهره‌های شطرنج: از تخته یا استخوان ساخته می‌شد. «سراج قمری» در تحقیر اسب لاغری که بدو پیشکش شده است گوید:

این چنین استخوان که شد تن او

جز که شطرنج را نمی‌شاید^{۳۹}

اما شطرنج مهره‌های پادشاهان به وسیله استادان فن از عاج فیل تراشیده می‌شده است:
از استخوان پیل ندیدی که چربدمت

هم پیل سازد از پی شطرنج پادشا^{۴۰}

«خاقانی»

کیسه شطرنج: کیسه‌ای که مهره‌ها درون آن نگاهداری می‌شد:

شکم با استخوان این صدمه خورده

گره از کیسه شطرنج برده^{۴۱}

امثال و حکم بازی شطرنج:

زبان آوران ما برای افزونی کشش و گیرایی کلام خود توجهی به سزا در آوردن امثال و حکم داشته و دارند و در موارد بسیاری بازی شطرنج دستمایه آنان در ارسال مثل بوده است. شطرنج، امثال و حکم خاص خود را نیز دارد که جاودانه روان، «دهخدا» در کتاب

عزیز «امثال و حکم» آن‌ها را به سامان آورده است. آنچه در پی خواهد آمد اندکی است
برای به دست دادن نمونه:^{۴۲}

پیل شطرنج از کجا ماند به پیل منگولوس
شیر شادروان کجا ماند به شیر مرغزار
گفتم این و گریختم ز عسس
شاه شطرنج را نگیرد کس
بزرگان سیه مهره بازی کنند.
بازی خود دیدی ای شطرنج باز
بازی خصمت ببین پهن و دراز
بیشه اسب و پیل و فرزین هیچ نیست
شاه ما را بقای شاه باد

کاربرد شطرنج در صنایع لفظی و معنوی:

مشاطه گران عروس سخن پیوسته از شطرنج به مثابه بن مایه زینت کلام خود سود
جسته اند و با توسل بدان در خلق صناعات و آرایه های ادبی و نیز بیان صور رنگارنگ خیال
کوشیده اند. برای مثال در قطعه ذیل سخن ور نامبردار، «سراج قمری» برای دست یازی به
«صنعت التزام»، خود را مقید به آوردن اصطلاحات شطرنج در یکایک ابیات نموده است:
ای ابر جواد بهممنی را در جود به مطرح رخ نهاده^{۴۳}
وای خسرو یک سواره چرخ در خدمت تو شده پیاده
هر شاه، عنان چو شاه شطرنج در دست تصرف تو داده
این گنبد کز رو چو فرزین با رای تو راست ایستاده
از چرخ به پای پیل دایم بدخواه شتر دلت فتاده
تا اسب تو گردد ابلق دهر از مآدر روزگسار زاده
منصوبه مشکلات عالم بر نطع بساط تو گشاده

در سرودهٔ پسین «مجیر بیلقانی» به خاطر آوردن صنعت بدیعی «حسن طلب» (خوش
خواستاری) و درخواست شتر، مهره های شطرنج را به بازی گرفته است:

شنیده ام که به شطرنج در فرود کسی
یکی اشتر ز سر زیر کسی و دانایی

نه من کم آمدم ای شه ز رقعۀ شطرنج

چه باشد ار تو به من اشتری در افزایی^{۴۴}

از دید صور خیال هم شطرنج مشبه به تشبیهات فراوان شعرا و نویسندگان واقع شده

است. «قطران تبریزی» راست: ۷۴۸

کاین عاشقی چوبازی شطرنج هندوی است

گاهی بود به لعب پیاده ز شاه به^{۴۵}

با این توضیح که صنعت ورزی‌هایی از این دست در قلمرو ادب ما فراوان یافت می‌شود، حسن ختام این نوشتار را قطعه‌ای از «ابن‌یمین» قرار می‌دهیم که در بند و اندرز سروده است:

مرد باید که در جهان خود را همچو شطرنج‌باز پندارد^{۴۶}
هرچه بینند از آن خصم برد و آنچه دارد نگاه می‌دارد

پی‌نویس‌ها:

- ۱- بنگرید به مقاله: «چند اثر در موسیقی و شطرنج» از «محمدتقی دانش‌پژوه» در ماهنامه «راه‌نمای کتاب» سال هفدهم شماره‌های ۱ و ۲ و ۳.
- ۲- «سیک خراسانی در شعر فارسی» تألیف محمدجعفر محبوب سال ۱۳۴۵ ص ۵۵.
- ۳- به نقل از «غیث‌اللغات» تألیف «شرف‌الدین رامپوری» به کوشش منصور ثروت ۱۳۶۳ در ذیل واژه «شطرنج».
- ۴- شاهنامه فردوسی، مصحح «ژول مول» ج ۶ صفحه ۲۲۳ چاپ چهارم. شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- ۵- «راحة الصدور و آية السرور» اثر «راوندی» به تصحیح «محمد اقبال» و «مجتبی مینوی» چاپ ۱۳۶۴ از انتشارات امیرکبیر ص ۴۰۷ و ۴۰۸.
- ۶- «برهان قاطع» تألیف «محمدحسین بن خلف تبریزی» به اهتمام «محمد معین» ذیل «لجلاج».
- ۸- رجوع شود به مأخذ بالا پی‌نوشت استاد معین در همان صفحه.
- ۹- بنگرید به «آداب‌الحرب و الشجاعة» از «مبارکشاه» به تصحیح احمد سهیلی خوانساری چاپ ۱۳۴۶ ص ۱۶۹.
- ۱۰- نقل از «لغت‌نامه‌دهخدا» ناشر مؤسسه لغت‌نامه‌دهخدا ص ۳۸۴ ج ۳۰.
- ۱۱- مرجع شماره ۵ ص ۴۱۵.
- ۱۲- همان مأخذ ص ۴۱۶.
- ۱۳- «قابوسنامه» تألیف «عنصرالمعالی قابوس بن وشمگیر» به تصحیح «غلامحسین یوسفی» چاپ ۱۳۶۴ ص ۷۷ و ۷۸.
- ۱۴- مأخذ شماره ۵ ص ۴۱۴.
- ۱۵- همان مأخذ ص ۴۱۵.
- ۱۶- همان مأخذ ص ۴۰۷.
- ۱۷- کلیات سعدی به اهتمام «محمدعلی فروغی» چاپ ۱۳۶۹ امیرکبیر ص ۸۳۸.
- ۱۸- دیوان خاقانی شروانی. «مصحح علی عبدالرسولی» ص ۳۶۳.

- ۱۹- «دیوان سیف فرغانی» با تصحیح «ذبیح الله صفا» چاپ دوم ۱۳۶۴ ص ۳۱۸.
- ۲۰- نقل از «امثال و حکم» تألیف «دهخدا» چاپ ۶ انتشارات امیر کبیر ج ۱ ص ۴۳۹.
- ۲۱- مرجع شماره ۷ ذیل «شترنگ»
- ۲۲- «کلیات شمس» جلال‌الدین محمد مولوی تصحیح «بدیع الزمان فروزانفر» ۲/۲۴۴. از انتشارات دانشگاه تهران.
- ۲۳- رباعی از «قاضی کمال مراغه‌ای» است. بنگرید به «تزهة المجالس» تألیف «جمال خلیل شروانی» به تصحیح «محمد امین ریاحی» ص ۱۱۶ چاپ اول ۱۳۶۶.
- ۲۴- مرجع شماره ۲۲-۵۰/۱.
- ۲۶- مرجع شماره ۲۲-۱۱/۵.
- ۲۷- «هفت پیکر» نظامی گنجه‌ای چاپ مسکو به کوشش «طاهر احمد اوغلی محرم اوف» زیر نظر «رستم علی یف» ص ۱۰.
- ۲۸- دیوان حافظ تصحیح- پرویز نائل خانلری، دو جلد، خوارزمی ۱۳۶۲ ص ۱۸۲.
- ۲۹- مرجع شماره ۱۸ ص ۲۵۷.
- ۳۰- همان مأخذ ص ۸۰.
- ۳۱- خسرو و شیرین نظامی طبع وحید دستگردی ص ۱۱۴ ناشر علی اکبر علمی.
- ۳۲- مثنوی معنوی مولانا به همت محمد رضائی چاپخانه خاور ص ۳۳۸.
- ۳۳- دیوان حافظ تصحیح پرویز نائل خانلری دو جلد چاپ خوارزمی ۱۳۶۲.
- ۳۴- «مقالات شمس» اثر «شمس‌الدین محمد تبریزی» به تصحیح «محمد علی مؤحد» چاپ اول ۱۳۶۹ دفتر دوم ص ۲۴۶.
- ۳۵- مثنوی «تحفة العارفين» از خاقانی تصحیح «یحیی قریب» چاپ ۱۳۵۷ ص ۸۱.
- ۳۶- نقل از «مناقب العارفين» افلاکی به کوشش «نحسین یازیچی» چاپ ۱۳۶۲ ج ۲ ص ۸۷۵.
- ۳۷- تذکره نصر آبادی از «محمد طاهر نصر آبادی» تصحیح «وحید دستگردی» ص ۴۰۹.
- ۳۸- چراغ هدایت تألیف «سراج‌الدین اکبر آبادی» ذیل «سفره شطرنج» به تصحیح منصور ثروت.
- ۳۹- «دیوان سراج‌الدین قمری آملی» به اهتمام «یدالله شکری» ص ۵۲۹ چاپ ۱۳۶۸.
- ۴۰- مرجع ۱۸ ص ۱۲.
- ۴۱- مرجع شماره ۳۸ ذیل «کیسه شطرنج»
- ۴۲- ابیات نمونه همه از مرجع شماره ۲۰ برگرفته شده است.
- ۴۳- مرجع شماره ۳۹ ص ۵۶۰.
- ۴۴- مرجع شماره ۲۰ ج ۲ ص ۸۸۸.
- ۴۵- مرجع شماره ۲ ص ۴۶۰.
- ۴۶- دیوان «ابن یسین فریومدی» مصحح حسینعلی باستانی راد ص ۴۰۰ چاپ دوم سال ۱۳۶۳.